



نیما یوشیج

روژه لسکو*

ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)

در تحولات بسیاری که طی نیم قرن در ایران روی داده، انقلاب شعری که نیما یوشیج (۱۲۷۳-۱۳۳۸) بانی آن شده بی‌گمان یکی از نظرگیرترین و هم کمتر شناخته شده‌ترین در بیرون از کشورش بوده است. هم از دورانی که نوآوری‌های جسورانه شعر مدرن هنوز در غرب تازگی داشت و با مخالفت مواجه بود و در ایران عموماً از آن بی‌خبر بودند، این شاعر برخوردار از نوعی، بیشتر به ساقیه نیازمندی به بیان تام و تمام مکنونات خود تا خواست احراز اصالت، شهامت آن داشت که رشته پیوند با عروض و مضامین سنتی را بگسلد و راهی نو بجوید. وی، که طیف آنچنان پرمایه و بس رنگارنگ از اوزان شعری در اختیار داشته، با حرکتی بی‌باکانه، شعر آزاد را برگزید.

او تصویرپردازی سنتی و مواضع احساسی و عرفانی شعر هزارساله فارسی و هم زبان حامل آن را به کنار افکند و، با زبانی نو، گاه حیران‌کننده اما سرشار از لهیب شور و شوق و، هم در آن حال، در نوگرایی به کمال زبانی بهترین پارسی‌گویان پیش از خود، به بیان رنج و درد دل خویش در زندگی دست زد و از عشق و طبیعت و مشقت

* Lescor, R., «Nîma Youchîdj», *Mélanges d'orientalisme offerts à Henri Massé, à l'occasion de son 75ème anniversaire* (مجموعه مقالات شرق‌شناسی اهدا شده به هانری ماسه به مناسبت هفتاد و پنجمین سال تولدش) Université, Téhéran, Imprimerie d' 1963.

مردم ساده و حقیر و گذر عمر سخن گفت. نیما، بدین سان، خلوص و صداقت و خوش‌نوائی پُرعمقِ بلندمرتبه‌ترین شعر فارسی را باز یافت. نخستین آزمایش او، افسانه (۱۳۰۱)، همچنان یکی از شاهکارهای اوست. آثارش، که ابتدا در روزنامه‌ها و مجلات سپس به صورت لوحه‌هایی، منتشر شدند، تا دیرزمانی از نظر دور ماندند و چون جلوه‌گر شدند، به تندی و شدت، آماج نقد گشتند و به ندرت ستوده شدند. این آثار، از آن پس – همچون آثار هدایت در نثر – سرمشق و آغازگاه پژوهش‌های نسل جوانی شدند که، هنوز هیچ نشده، نامورانی در گنجینه دارد و، همچون شاخه‌ای سرشار از شهد و شیرهای نوزاد، از درخت تناور و حرمت‌پناه ادبیات ایرانی بر رسته است.

نیما خود، طیّ متنی که جتئی عطائی آن را در نیما یوشیج، زندگی و آثار او (کتابفروشی صفی‌علیشاه، تهران ۱۳۳۴) آورده، طرح خصایص عمده هنر شعری خود را به دست داده است و ما چند پاره‌اساسی آن را در اینجا نقل می‌کنیم.

وی، پس از قایل شدن تمایز میان نظم و وزن، می‌نویسد:

برطبق کلاسیک، وزن حالت بکنواختی را داشته است؛ وزن درخور آهنگ‌های موزیکی ساخته شده بوده است. سعی من در این چند ساله این بوده است که وزن را از این قید جدا کرده بر طبق «دکلاماسیون» طبیعی و برطبق معانی و مطالب مختلف شعر به وجود بیاورم؛ زیرا مردم، هنگامی که آماده شنیدن شعر می‌شوند، متوقع آهنگی هستند که با آن بتوانند ترنم کنند. ولی ما امروز شعر را مثل یک موضوع «غنائی» به کار نمی‌بریم بلکه برای مطالب اجتماعی است.

وزن باید پوشش متناسب برای مفهومات و احساسات ما باشد. همان‌طور که حرف می‌زنیم، شعر باید بیان کند. اگر ما طرز کار ذهنی را کنار گذاشته و در ادبیات شعری معتقد به طرز توصیفی و عینی باشیم، درمی‌یابیم تا چه اندازه مجبوریم که مصرع‌ها را بلند و کوتاه کنیم، در وزن، همان‌طور که در موسیقی، «آکوردها» رعایت می‌شود...

قافیه در نزد قدما بر طبق یک تمایل موزیکی بوده یعنی عبارت بوده است از تکرار «فعل آخر عروضی شعر» چنان‌که به آن «ضریب» می‌گفتند یعنی «ضرب مساوی با ضرب سابق». قافیه، در نظر من، زیبایی و طرح‌بندی است که به مطلب داده می‌شود و موزیک کلام طبیعی را درست می‌کند.

قافیه مقید به جمله خود است، همین‌که عوض شد و جمله دیگر روی کار آمد قافیه به آن نمی‌خورد...

هنر این است که چطور به هر قطعه وزنی مناسب بدهیم که، با وجود بلند و کوتاه بودن

مصع‌ها، وقتی که دکلامه می‌شود، در گوش دلنشین واقع گردد.

نیما (علی اسفندیاری)، به سال ۱۳۱۵ ق، در یوش (ناحیه کوهستانی مازندران) متولد شد. وی نیما (نام یکی از سپهبدان پیشین طبرستان) را نام قلمی و یوشیج را (= یوشی که، در آن، پسوند گویشی - سیج خاستگاه را می‌رساند) نام خانوادگی خود اختیار کرد. او نخستین سال‌های دوران کودکی را در زادبوم خود گذراند و با چادر نشینان، در فصلی که گله‌های خود را به چرا می‌بردند، همراه بود. چندی پس از آن، خانواده‌اش در تهران مقیم شدند و او تحصیلات متوسطه را در دبیرستان سن لوئی متعلق به لازاریست‌ها (کشیشیان فرقه کاتولیک لازاری) گذراند و نخستین آزمایش‌های او در سرودن اشعار سنتی در همین دوره صورت گرفت. همچنین در همین دوره بود که تحت تأثیر شعر جهان غرب قرار گرفت. دل‌باختگی او به دختری از قبیله ایلاتی مازندران در تعطیلات تابستانی، با ضربه‌ای ناگهانی، قریحه او را شکوفا ساخت. نیما همواره به یاد حسرت آمیز این سال‌های جوانی قرین زندگی ساده شبانان، سیلاب‌های کوهستانی، و ارتفاعات غرق گل صحرايي بود که در سراسر آثارش نسیم حیات بخش دمیده است.

شاعر، به سال‌های ۱۲۹۸-۱۲۹۹، در جنبش‌های سیاسی شمال ایران پس از جنگ بین‌الملل شرکت جست؛ سپس نوبت رسید به زندگی خانوادگی و اداری در تهران که، در شغل معلمی، به خدمت وزارت فرهنگ در آمد و، هم در آن حال، مانند صادق هدایت، در هیئت تحریریه مجله موسیقی، از انتشارات هنرهای زیبا (صنایع مستظرفه) شرکت کرد. نیما به سال ۱۳۳۸ ش درگذشت و مرگ او دریغ و افسوس عمیق شاگردانش را برانگیخت که به او دل بسته بودند و با عشق و اکرام خاطره‌اش را حفظ و راهش را دنبال می‌کنند.

گزیده مأخذ: قصه رنگ پریده (۱۲۹۹)؛ افسانه (۱۳۰۱)؛ خانواده سرباز (۱۳۰۴)؛ دو نامه (۱۳۲۹)؛ رباعیات؛ مجموعه آثار، انتشارات صفی‌علیشاه، تهران ۱۳۳۴، یک جلد؛ و در کیهان، چند جلد که جلد اول آن در سال ۱۳۳۹ منتشر شده است.

